

چرا نام اران از میان رفت؟

مورخان عهد باستان و سده‌های میانه از وجود اقوام متعدد در سرزمین اران یاد کرده‌اند. استرابون از وجود بیست و شش قوم و طایفه در آلبانیای قفقاز (اران) خبر داده است که «به زبانها و گویشهای مختلف سخن می‌گفتند و هر یک فرمانروای خاص خود را داشتند^۱. این کثرت قومی نه تنها در روزگار باستان، بلکه در عهد اسلامی نیز باقی بود. این حوقل که مدتی در سرزمین قفقاز اقامت داشته، در مورد ساکنان «کوه قبق (قفقاز)» چنین نوشتند است:

«این کوهی بس بزرگ است و گویند مردم آنجا به سیصد و اند زبان تکلم می‌کنند و من این را نمی‌پذیرم تا آن که کوه سبلان واقع در اردبیل را که قرای متعدد دارد، دیدم که هر قریه‌ای به یک زبان خاص جز فارسی و آذری سخن می‌گفتند^۲.»

وی در ادامه مطلب می‌نویسد:

«زبان مردم بر ذهن، اراني است و کوه معروف به قبن (قفقاز) که در پیش از آن گشته گردید، از آن ایشان است و در پیرامون آن کافرانی به زبانهای گوناگون سخن می‌گویند».^۳

ما از وجود اقوامی چون میک (موخوی) (Mukhoy)، گل (گیلان)، اوئی (Uti)؛ (او دین

1. "The Geography of Strabo", London, 1984, XI, 4,6.

2. این حوقل، "صورۃ الارض". ترجمه دکتر جعفر شعار، تهران، ۱۳۴۵، ص ۹۴.

3. همان، ص ۹۶

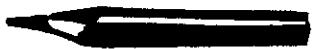
گرگر (Gargar)؛ سیلوی (Silvi)؛ لوپنی (Lupeni)؛ دیدور (Didor)؛ سودی (Sodi)؛ عدین (Udin) گاردمان (Gardman)؛ تساودیات (Tsavdiat)؛ ایسوند (Isond)؛ الوند (Olond)؛ پوخ (Pokh)؛ تاوسپار (Tavaspar)؛ خچمتاک (Khechmatak)؛ ایژماخ (Ijmakh)؛ گات (Gat)؛ گلوار (Gluar)؛ گوگر (Gogar)؛ شیچب (Shichb)؛ بلاسیچ (Balasich)؛ یگرسوان (Egersevan)؛ تات، لاهیج، تالشی و کرد که شمار آنان به بیست و چهار می‌رسد، خبر داریم.

بدیهی است وجود تفاوت‌های قومی و زبانهای مختلف، یکی از عوامل عمدۀ‌ای بود که مانع از وحدت مردم آن سرزمین در زیر لوای دولتی واحد می‌شد. زیرا دولتهایی که در آن سرزمین پدید آمدند، فاقد قدرت لازم در راه وحدت مردم آن منطقه بودند. این دولتها، یا تابع دولت ارمنستان، یا تابع رومیان در عهد اشکانیان، گاه تابع امپراتوری روم شرقی و در عهد ساسانیان تابع دولت ایران بودند. در دوران حاکمیت عرب نیز با حملات پی‌درپی از سوی خزران و دیگر بیگانگان مواجه می‌شدند و درنتیجه نتوانستند به ایجاد حکومتی مستقل و پایدار دست یابند. بعدها هجوم ترکان و مغولان نیز مزید بر علت شد و متعاقب آن، جنگهای دو دولت ایران و عثمانی زمینه‌ای برای وحدت قومی مردم آن سرزمین پدید نیاورد. همین امر موجب گردید که نام «اران» نتواند برای مدتی دراز تمامی منطقه مورد نظر ما را در بر گیرد. وجود اختلافهای زبانی و قومی نیز انجام این مهم را دشوارتر می‌کرد. فرمانروایان محلی، هر یک در محدوده خاص خویش حکومت داشتند؛ چنان که عنوانهای این فرمانروایان در آثار مؤلفان اسلامی، چون ابن خردادبه^۱ و مسعودی^۲ با تفاوت‌هایی آمده است.

بعز شاهان و فرمانروایان محلی کوچک، تنها در دوره‌هایی کوتاه به دولتهای بالتبه
بادوام چون ارانشاهان و شروانشاهان بر می‌خوریم؛ ولی چنان که اشاره شد، این دولتها اغلب با یکدیگر درگیر اختلاف و پیکار بودند. همین وضع مانعی بزرگ برای ایجاد وحدت قومی و پدیدآوردن دولتی مستقل بود. از این‌رو نام اران که تا عهد مغول به شکل صوری باقی مانده بود،

۱. ابن خردادبه، عبیدالله بن عبدالله، «المسالك و الممالك»، به کوشش دخویه، لیدن، ۱۸۸۹م، ص ۱۲۴.

۲. مسعودی، علی بن حسین، «مروج الذهب و معادن الجوهر»، ترجمه ابوالقاسم پاینده، ج ۱، تهران، ۱۳۵۶، ص ۱۷۵-۱۷۶.



رفتارفته از میان رفت و دستخوش فراموشی گردید.

در سالهای ۸۶۱-۱۰۲۷ میلادی مزیدیان که از قبایل عرب بودند، بر شروان حکومت داشتند. محمدبن یزید که پیش از آن بر شماخی حکومت داشت، توانست بخشی از اراضی همچوار را به زیر سلطه خود آورد. درنتیجه سراسر سرزمین زیر فرمان وی شروان نامیده شد، حال آن که پیش از آن شروان، سرزمین کوچکی بیش نبود. فرمانروایان این دودمان که بیگانه و از قبایل عرب بودند، خود را شروانشاه می‌نامیدند. در عهد این خاندان، قَبْلَة (کَبَلَكُ) نیز که منطقه‌ای ملک‌نشین بود و اشرف محلی بر آن حکومت داشتند، تابع حکومت شروان شد. شکه (شکی) (Shaki) نیز به تابعیت شروانشاهان درآمد. در سده یازدهم میلادی (پنجم هجری)، سالاریان که از فرمانروایان گیلان بودند، شروان و دریند را به تصرف آورده‌اند. نخستین فرمانروای این منطقه مرزبان بن محمد بود.^۱ در این قرن خزران و سپس شدادیان بر شروان حکومت یافته‌اند. چنان که ملاحظه می‌شود، طی این سده‌ها دولتی محلی توانست زمام امور شروان را در دست گیرد. پس از آن نیز ترکان به اران و شروان درآمدند. فرمانروای گرجستان (David IV)، متعدد از نفوذ ترکان با داوید چهارم (David IV)، فرمانروای گرجستان (۱۰۸۹-۱۱۲۵ میلادی)، شدند، ولی این اتحاد برای فرمانروایان شروان نتیجه دلخواه را به بار نیاورد. سلطان محمد سلجوقي (۱۱۳۱-۱۱۱۸ میلادی / ۵۱۱-۵۲۵ هجری)، به شروان حمله برد و شماخی را به تصرف آورد. گرچه منوچهر دوم با بهره‌گیری از باری گرجیان، طریق مقاومت در پیش گرفت، ولی تلاش‌های او نتیجه دلخواه به بار نیاورد. سرانجام اتابکان ایلدگز بر سرزمین اران و شروان مسلط شدند.^۲

چندی بعد، مغولان در سال ۶۱۶ هجری (۱۲۲۰ میلادی) به سرزمین اران و شروان حمله بردند و آن را مورد تاراج قرار دادند. مهاجمان در مناطق بیلقان، گنجه، نخجوان، شماخی و دیگر نواحی اران و شروان، دست به غارت و کشتار زدند و چه بسا نواحی که دستخوش ویرانی شدند. رشیدالدین فضل الله در شرح ماجرای اطاعت فرمانروایان فارس و روم از حکام آن

1. "Istoriia Azerbajjana...", T.1, Baku, 1958, p. 128-130.

2. "Ibid", p. 141-142.

مناطق، عزالدین، رکن الدین و اتابک سعد، فرزند اتابک مظفرالدین نام برده است، ولی در مورد اران و شروان، تنها به ذکر عنایین ملوک، صدور و اعیان بسته کرده و نامی از آنان نبرده است.^۱ این خود نموداری است از اوضاع اران و شروان در آن روزگار. چنان که رشیدالدین اشاره کرده است، هلاکو نواحه چنگیز، پس از تصرف اران، آن سرزمین را به فرزند خود یشمومت واگذارد.^۲ در حدود سال ۶۸۱ هجری (۱۲۸۲ میلادی) احمد، پسر هفتم هلاکو بر اران و شروان حکومت داشت.^۳ در روزگار ارغون، کیخاتو و پیش از آن، اران زمستانگاه فرمانروایان مغول، و کوههای شروان و لکستان شکارگاه آنان بود.^۴ پس از مغولان، اران مدتی در اختیار دولت چوپانیان و جلایریان بود. در نیمة دوم سده چهاردهم میلادی (هشتم هجری)، هوشنگ آخرین فرمانروای شروان که از دودمان کسرانیان بود، تابعیت جلایریان را گرفتن نهاد. در سال ۱۳۸۲ میلادی (۷۸۳ هجری) ملوک و اشراف شروان بر هوشنگ شوریدند. هوشنگ در این ماجرا کشته شد و دولت کسرانیان متفرض گردید.^۵ اشراف شروان، ابراهیم را که از ملاکان بزرگ شکه (شکی) بود، به حکومت شروان برگزیدند. در اواخر سده چهاردهم میلادی (هشتم هجری) تیمور گورکانی و توختامیش به سرزمین اران و شروان حمله کردند.^۶ ابراهیم با تیمور و توختامیش از در گفتگو درآمد. در تیجه شروان از حمله انتقام جویانه تیمور در امان ماند. در سال ۸۰۰ هجری، ابراهیم موافق تیمور را برای ادامه حاکمیت خود بر شکی جلب نمود.^۷ در سال ۸۱۴ هجری (۱۴۱۲ میلادی) قرایوسف قراقویونلو با لشکریان خود از رود کورا (کر) گذشت، سپاه ابراهیم را در هم شکست و ضمن کشتاری مهیب، شروان را از سکنه تهی کرد.^۸ در عهد صفویان نیز شروانشاه خلیل الله با شیخ جنید به جنگ پرداخت و کشته شد. پس از شیخ جنید،

۱. رشیدالدین فضل الله. "جامع التواریخ". به کوشش عبدالکریم علی اوغلی، علیزاده، ج ۳، باکو، ۱۹۵۷، ص

۲. همان. ص ۹۱، ۱۰۰.

.۲۵-۲۶

۳. همان. ج ۳، ص ۳۴۴.

.۱۷۴-۱۷۳

۵. "Istoriia Azerbajjana...", T.1. Baku, 1958, p. 193.

6. *Ibid*, p. 197, 198.

7. *Ibid*, p. 200.

8. *Ibid*, p. 203-204.



فرزندش شیخ حیدر اران و شروان را به تصرف آورد. فرخ یسار که عنوان شروانشاه داشت، از یعقوب آق قویونلو یاری خواست. پس از شیخ حیدر، شاه اسماعیل صفوی در سال ۹۰۵ هجری به اران و شروان حمله کرد. فرخ یسار که در شماخی بود، یارای مقاومت نیافت و به قبله (کبلک) گریخت و یک چند در شهر شروان اقامت گزید. قزلباش‌ها جایگاه او را مورد حمله قرار دادند. فرخ یسار در این پیکار کشته شد. در بهار سال بعد، شاه اسماعیل به باکو رفت و مدتی قلعه آن شهر را در محاصره گرفت و سرانجام آن را به تصرف آورد.^۱

از این پس کمتر به نام اران بر می‌خوریم. در عهد شاه تهماسب اول، در شرح مربوط به دریافت مالیات‌های معوقه، شرف‌الدین بدليسی از شروان و اران یاد کرده است.^۲

در سال ۱۱۵۰ هجری (۱۷۳۸ میلادی) در نواحی قراباغ، شکه (شکی)، شروان و بیلقان قیام‌هایی علیه حکومت نادرشاه افشار روی داد که در رأس آنها صفی‌میرزا قرار داشت. قیام در سال ۱۱۵۵ هجری (۱۷۴۳ میلادی) از سوی سپاهیان نادر سرکوب گردید و صفی‌میرزا کشته شد.

در این زمان سرزمهنهای اران و شروان وضعی آشته و از هم‌گسته داشتند. به عنوان نمونه در شکه (شکی) یکی از اشراف به نام حاجی چلبی قربان، مردم را به قیام علیه حکومت نادر دعوت کرد. در رأس حکومت شکه، شخصی به نام ملک‌نجف قرار داشت که از گروه قزلباشها بود.^۳ قیام مذکور به شکست انجامید و ثمری به بار نیاورد.

در باره نام اران باید افزود که از اواخر سده هشتم و اوایل سده نهم هجری، کمتر به نام اران بر می‌خوریم. تنها در نوشته‌هایی که از شروان یاد شده، گاه نام اران آمده است. احمد کسری در باره نام اران می‌نویسد: «تا قرن‌های هفتم و هشتم هجری، این نام (اران) به روی آنچه معروف بوده، از آن پس کم‌کم روی به ناپدیدی گذارده است. حمدالله مستوفی در قرن هشتم تنها میان دو رود ارس و کر را اران خوانده، آن سوی رود کر را که بخشی از اران می‌باشد، به نام شروان جداگانه

1. *Ibid*, p. 225-226.

2. بدليسی، شرف‌الدین. «تاریخ مفصل کردستان». به کوشش محمد عباسی، تهران، ۱۳۴۲؛ ص ۲۵۱-۲۵۲.

3. *Istoriia Azerbajjana...*, T.1, p. 330, 331.

می‌شمارد. در لشکرکشیهای امیر تیمور و داستان ترکمانان آق قوینلو و قره‌قوینلو، در کتابها به نام اران برنمی‌خوریم، مگر آنچه که قره‌باغ را یاد نموده، «قره‌باغ اران» می‌خوانندش. در زمان صفویان، اسکندریگ ترکمان در دو سه جا نام (اران) را برده، همچون مستوفی آن را جز از شروان می‌داند^۱.

با آن‌چه از نظر خوانندگان گذشت، به سهولت می‌توان دریافت که مردم منطقه اران قدیم یا (آلبانیای فقavar) از اقوام متعددی تشکیل شده‌بودند. اوضاع و احوال خاص جغرافیایی و تاریخی مانع از آن شد که این اقوام بتوانند در دولت واحدی تشکل یابند. همین عدم تشکل و جدایی که بتابه نوشه‌های مورخان و جغرافی نگاران عهد باستان از آغاز نیز وجود داشت، موجب گردید که در سدهٔ دوازدهم هجری (هجدهم میلادی) در سرزمینهای اران و شروان قدیم، چندین دولت مجزا از یکدیگر پدید آید. هر یک از این دولتها دارای مرز و محدودهٔ خاص خود و اوضاع سیاسی و اقتصادی ویژه‌ای بوده‌اند. سدهٔ دوازدهم هجری در منطقهٔ سابق اران و شروان، چند خاننشین پدید آمد که از آن جمله‌اند خاننشینهای قرباگ، شکه (شکی)، شروان، گنجه، باکر، نخجوان، قبه (قوبا) و دربند. گذشته از خاننشینهای یادشده، در اراضی این بخش از سرزمین فقavar، دولتهای کوچکتری نیز پدید آمدند که ملکنشین نام داشتند و اشراف آن اراضی با عنوان «ملیک» حکومت می‌کردند. دولتهای کوچک ایلی سو (Ilisu)، آرش، کوتکاشن (Kutkashen)، کازاخ (Kazakh) و شمشادیل (Shamshadil) از جملهٔ ملکنشینها بودند. گذشته از خاننشینها و ملکنشینها، چند سلطان‌نشین نیز وجود داشت که از آن جمله‌اند: سلطان‌نشینهای ورندین (Varandin)، جرابرد (Jrabard)، گلستان، دیزک (دیزاق) (Dizak) و خاچن (خاچین) (Khachen) که شمار جملگی آنها به هفده خاننشین، ملکنشین و سلطان‌نشین می‌رسید.

این دولتهای محلی بسیار کوچک بودند. به عنوان نمونه خاننشین قرباگ شامل چند ملکنشین و سلطان‌نشین بود. در این تقسیمات، خاننشینها از همه عمدت‌تر بودند. سلطانهای مناطق کوتکاشن، آرش و ایلی سو تابع و وابستهٔ خان شکی بودند. خانهای شکی، قرباگ و قوبا (قبه) عمدت‌ترین خانهای سرزمین مورد نظر ما محسوب می‌شدند. پس از آنان خانهای نخجوان،

۱. کسری، احمد. «شهریاران گمنام». تهران، ۱۳۳۵، ص ۲۶۴-۲۶۵.



باکر و دریند قرار داشتند. خاننشین ایروان، پیش از الحاق مجدد به ارمنستان، که بعدها به عنوان تختگاه جمهوری ارمنستان شناخته شد، از اهمیت نسبی برخوردار بود. در خاننشینها، خانها از قدرت فراوان برخوردار بودند.^۱

پیش از تأسیس خاننشین قراباغ، در عهد دولت صفویان، نواحی (محالهای) دیزاق، ورنده، خاچن (خاچین) و محالهای پنج گانه ارمنی تابع بیگلربیگی (سرفرازماندار) بودند که از سوی شاهان صفوی منصوب می‌شدند. این وضع تا زمان حکومت نادرشاه ادامه داشت. مدتی نیز قراباغ در زیر فرمان سردار آذربایجان بود که از سوی شاهان صفوی منصوب می‌شدند. بر هر یک از محالهای قراباغ خانهای کوچک و ملکانی حکومت می‌کردند.^۲

مؤلف تاریخ قراباغ، ضمن شرح مطالب مربوط به این سرزمین، شهر برد (برذغه قدیم) را که زمانی شهر عمده و تختگاه اران بوده، از شهرهای خاننشین قراباغ دانسته است. از این نوشته به روشنی می‌توان دریافت که اران مقام پیشین خود را از دست داده و این تختگاه کهن اران به صورت بخش و شهری از بخشها و شهرهای قراباغ درآمده بود. و اما در مورد بافت اهالی شهر، مؤلف مذکور می‌نویسد که «اهل شهر (برد) در قدیم ارمنی و یا غیرملت (غیرمسلمان) بوده‌اند».^۳

در دوران سلطنت نادرشاه، شخصی به نام پناه خان (پناه‌علی خان) از ایل جوانشیر دیزاق، از طایفه اویماق ساروجلو که به پناه‌علی بیگ ساروجلوی جوانشیر شهرت داشت و از خدمتگزاران نادرشاه بود، چنان که مؤلف تاریخ قراباغ اشاره کرده است، مغضوب شد و هنگام آقامت نادر در خراسان به سال ۱۱۵۰ هجری، با اختنام فرصت، به همراه تنی چند از یاران خویش گریخت و به ولایت قراباغ روی آورد. وی مدتی نیز در ولایت شکی، در محل قبله آقامت گرید.^۴ فرزندش ابراهیم خلیل خان که در خراسان بود، نزد پدر آمد و در قراباغ سکنی گرفت. پس از قتل نادر، در سال ۱۱۶۰ هجری، پناه خان گروهی را گرد خویش آورد و کسانی را از

1. *Istoriia Azerbajjana...*, T. 1, p. 334-336.

2. جوانشیر قراباغی. میرزا جمال. "تاریخ قراباغ". نسخه خطی همراه با ترجمه، باکر، ۱۹۰۹، ص. ۶.

4. همان. ص. ۸-۶.

3. همان. ص. ۴.

ولایتیهای شروان و شکی و گنجه و ایروان و قراباغ با خود متحد ساخت و بر سرزمین قراباغ، جز از محال خمسه ارامنه، مسلط شد. خانهای شروان و شکی در آغاز با پناه‌علی خان از در مخالفت درآمدند، ولی سرانجام با او صلح کردند. پناه‌خان در سایه پشتیبانی ایل‌های جوانشیر و اوتوزایکی (سی و دو گانه) و دیگر طوایف، توانست موقعیت خود را تحکیم بخشد.

پس از قتل نادرشاه، برادرزاده او علیقلی خان که خود را عادل‌شاه نامیده بود، در غرب ایران خود را جانشین نادر خواند. علیقلی خان در سال ۱۱۶۱ هجری (۱۷۴۵ میلادی) پناه‌علی نامبرده را به لقب خانی ملقب، و وی را به حکومت قراباغ منصوب نمود.^۱

پناه‌علی خان قلعه بیات را ساخت و با خانواره و سپاهیان خود در آن قلعه مستقر شد. با قدرت یافتن او، فرماتروایان شروان و شکی و چند تن از ملوک قراباغ که احساس نگرانی می‌کردند، به خان گنجه، حاجی چلبی خان نامه نوشتند و با او متحد شدند. پیکارهایی میان طرفین روی داد که نتیجه‌ای از آن به دست نیامد.

در فاصله زمان قتل نادر تا اوایل حکومت کریم‌خان زند، ایران دستخوش اختلافهای دودمانی فراوان بود. در این زمان پناه‌علی خان فرست یافت تا از این اختلافها بهره جوید و به تحکیم موقعیت خویش مبادرت ورزد. این زمان میان او و لشکریان فتحعلی خان افشار، سردار اورمیه، پیکارهایی روی داد. فتحعلی خان با توصل به نیرنگ، ابراهیم خلیل فرزند پناه‌علی خان را به اورمیه دعوت کرد و در آنجا او را به زندان افکند. عاقبت کریم‌خان زند وی را از زندان خلاص کرد و «به حضور خود آورده، اسب و شمشیر و خلعت و فرمان خانی و حکومت قراباغ را داده، با اعزاز و اساس تمام به قراباغ راهی نموده و به پناه‌خان از راه لطف و مهربانی و مزید محبت خواهش کردند که باید چند وقت در نزد من باشد»^۲. پناه‌علی خان به شیراز رفت و ابراهیم با عنوان خانی جانشین پدر شد و بر مستند حکومت نشست. پناه‌علی خان مدتی در شیراز ماند و در آنجا درگذشت. کریم‌خان جسد او را با احترام و تکریم به قراباغ فرستاد که در ناحیه‌ای که به نام آغدام (Aghdam) شهرت دارد، مدفون گشت.^۳.

۱. همان. ص ۱۰-۱۵.

۲. همان. ص ۲۱-۲۲.

۳. همانجا.



ابراهیم خان از سال ۱۱۷۴ هجری (۱۷۵۶ میلادی) تا ۱۲۲۱ هجری (۱۸۰۶ میلادی) در قرایاغ حکومت کرد.^۱ در عهد او خاننشین قرایاغ نیرو گرفت. وی نه تنها بر قرایاغ، بلکه بر تختچوان نیز فرمان راند.

هنگامی که آقامحمدخان قاجار به عزم تصرف قفقاز عازم این سرزمین شد، ابراهیم خان رسولانی را نزد زوبوف (Zubov)، سردار روسی فرستاد و بنا بر نوشتۀ مؤلف تاریخ قرایاغ «از صمیم خاطر اطاعت و اظهار خلوص و صداقت دولت علیه روسیه کرد و عریضه عقیدت فریضه هم به حضور امپراتوریسۀ عظماً (کاترین دوم ملکه روسیه) نوشت»^۲. بدین روال ابراهیم خان، حاکم قرایاغ که از کریم خان زند فرمان حکومت قرایاغ را دریافت نموده بود، در دشمنی با شاه قاجار تا آنجا پیش رفت که به دولت روسیه پیوست.

پس از قتل آقامحمدخان قاجار در قلعه شوشی، ابراهیم خان بار دیگر به قرایاغ بازگشت و در مقبر حکومت قرار گرفت.^۳ در سال ۱۸۰۵ میلادی (۱۲۱۹ هجری)، نیروهای روسی به فرماندهی ژنرال تسیتسیانوف (Tsitsianov) به قرایاغ درآمدند.^۴ در سال ۱۸۰۶ میلادی (۱۲۲۱ هجری)، ابراهیم خان پس از چهل و چهار سال حکومت درگذشت. پس از او مهدی قلی خان با فرمان امپراتور روسیه، هفده سال و چند ماه در قرایاغ حکومت کرد.^۵

در سال ۱۷۹۷ میلادی (۱۲۱۱ هجری) شمار ارامنه در قرایاغ یازده هزار خانوار بوده است. این نکته در فرمان پاول اول (Paule) امپراتور روسیه مشخص گشته است.^۶ در دهه چهارم سده نوزدهم میلادی، حدود هفتصد خانوار ارمنی از ایران به قرایاغ مهاجرت کردند. از این عده، بعدها سیصد خانوار به ایران بازگشتند. گروه کثیری از ارمنیانی که در آن سرزمین مانده بودند، به سبب ابتلاء به بیماری طاعون که در قرایاغ شایع شده بود، درگذشتند.^۷ در سال

۱. همان، ص ۲۳.

۲. همان. ص ۲۸-۲۹.

۳. همان، ص ۳۷.

۴. همان. ص ۵۶-۵۷.

5. "Polnoe sobranie zakonov Rossiskoi imperii", T. XXIV, p. 761.

6. "Nagornyi Karabakh, Istoricheskaja spravka", Erevan, 1988, p. 19.

7. *Ibid.*

۱۹۱۴ میلادی در قرایاغ ۲۲۲ کلیساي ارمئي وجود داشت و شمار مسيحيان آن استان ۲۰۶۷۶۸ نفر بود که در ۲۲۴ روستا زندگی می‌کردند.^۱

ديگر از عمدۀ ترین خانات قفقاز، خان‌نشين شكه (شكى) بود و چنان که اشاره شد، حاجى چلبى خان اين خان‌نشين را بنیاد نهاد. وي کوشيد حاكميت خود را در سرزمينهای هم‌جوار نيز گسترش دهد. در اواسط سده هجدهم ميلادي (دوازدهم هجري) وي توانست مناطق قبّله و آرش را به تصرف آورد و سلطان‌نشينهای اين منطقه را تابع خود کند. حاجى چلبى خان به منظور سلطه بر گنجه و قرایاغ نيز تلاش بسیار کرد. خانهای قرایاغ، گنجه، نخجوان و ايروان که از قدرت يافتن حاجى چلبى خان نگران شده بودند، با شاه گرجستان متحد شدند. در سال ۱۷۵۲ ميلادي (۱۱۶۵ هجري) تيموراز (Teimuraz) شاه گرجستان و فرزندش هيراكلى (Hirakli) با سپاهيان خويش به گرجستان حمله بردند. چند خان برای گفتگو با هيراكلى به گنجه آمدند. چون هيراكلى اندیشه تصرف شكه و قرایاغ را در سر داشت، لذا حاجى چلبى خان با سپاه خويش به لشکر هيراكلى که در آن زمان شاه گرجستان بود، حمله برد و او را مغلوب کرد و سپس نواحى گنجه، کازاخ و برجعلی را مستصرف گشت. در سال ۱۷۵۵ ميلادي (۱۱۶۸ هجري) حاجى چلبى خان به سوی شروان تاخت. اين زمان حسين علی خان قبه‌ای به ياري خان شروان شتافت. در پيکاري که ميان طرفين روی داد، حاجى چلبى خان با تحمل تلفات سنگين عقب نشست.

خان‌نشين شكه در اوخر دوران حکومت حاجى چلبى خان به يكى از نيرومندترین خانات منطقه بدل شد که مرکز آن شهر نوخا (Nukha) بود. پس از درگذشت حاجى چلبى خان در سال ۱۷۵۵ ميلادي (۱۱۶۸ هجري)، خانات شكه روبه ضعف نهاد و به صحنه مبارزه ميان اشرف محلی بدل گشت.^۲

خان‌نشين قبه (قوبا) يكى ديگر از خاناتی بود که بر سر راه بازرگانی داغستان و جنوب روسیه قوار داشت. خانهای قوبا بنابر معمول دست‌نشانده شاهان ایران بودند. مقرب خانهای قوبا

1. Ibid.

2. *Istoriia Azerbaijana...*, T.1, Baku, 1958, p. 336-337.



(قبه) در آغاز قلعه خودات (Khudat) بود که از سال ۱۷۳۵ میلادی (۱۷۴۸ هجری) به قویا منتقل گردید. در نیمة اول سده هجدهم میلادی (قرن دوازدهم هجری) حسین علی خان که از دست نشاندگان نادرشاه بود، عنوان خان قویا و حکومت آن سرزمین را داشت. وی پس از قتل نادر نیز توانست همچنان در رأس حکومت قویا، باقی بماند. حسین علی خان بعدها با دولت روسیه رابطه نزدیک برقرار کرد و هدایایی از دربار امپراتوری روسیه دریافت نمود.^۱ وی در سال ۱۷۵۸ میلادی (۱۷۷۱ هجری) درگذشت.^۲ فرزند او فتحعلی خان جانشینی پدر شد و در صدد تحکیم موقعیت خاننشین قویا برآمد. فتحعلی خان کوشید تا خاننشینیهای مجاور را ضمیمه خاننشین قویا کند. در نتیجه این تلاش، خاننشین دریند به خاننشین قویا پیوست، زیرا اهالی از سیاست خشن محمدحسین خان دریندی ناراضی شده بودند. متعاقب آن، فتحعلی خان با مرتضی علی خان، شمخال دریند متعدد شد. فتحعلی خان اراضی حدفاصل میان کوههای قفقاز و سواحل غربی دریای خزر را تا کرانه راست رود سمور به تصرف آورد. وی پس از فتح دریند، محمدحسین خان دریندی را از دو دیده کور کرد و نخست در قویا، و سپس در یاکو به زندان افکند. محمدحسین خان اندکی بعد در شهر یاکو درگذشت. فتحعلی خان توانست خاننشین یاکو را نیز تابع خود کند. وی برای انجام این مقصود خواهر خود خدیجه را به همسری ملک محمد خان، فرزند میرزا محمد، خان یاکو درآورد. بدین روال خان قویا توانست امور اقتصادی و سیاسی بخش مهمی از نواحی غرب دریای خزر، از دریند تا مصب رود کورا (کر) را در اختیار گیرد.^۳

فتحعلی خان پس از کسب این موقعیت بزرگ، از خان شروان خراج طلبید، ولی خان شروان به منظور گریز از پرداخت خراج با خان شکی متعدد شد. در سال ۱۷۶۷ هجری (۱۱۸۰ میلادی) فتحعلی خان به شماخی و شروان حمله برد و این دو سرزمین را میان خود و خان شکی

1. *Ibid*, T. 1, p. 340.

2. باکیخانوف، عباسقلی آقا. کلستان ارم... . باکو، ۱۹۷۰، ص ۱۶۱.

3. *Istoriia Azerbajjana...*, T.1, Baku, 1958, p. 340-342.

که از اتحاد با خان شروان سر باز زده بود، تقسیم کرد.^۱ فتحعلی خان به منظور دستیابی به مقاصد توسعه طلبانه خود از ملکهای کوچک مناطق قفقاز بهره می‌جست. از اینجا می‌توان به وجود اختلاف و دشمنی میان خانها و فرمانروایان کوچک قفقاز پی‌برد. همین اختلاف و دشمنی سرانجام کار را به جایی رسانید که بعضی خانها جانب ایران، برخی جانب روسیه را گرفتند و گروهی نیز با دولت عثمانی نزدیک و متحد شدند. یکی از آنان همین فتحعلی خان بود که با دولت روسیه نزدیک شد.

این دشمنی‌ها و اختلافات، توجه کاترین دوم امپراتریس روسیه را بیش از پیش به قفقاز معطوف نمود. دولت روسیه آتش افتراق میان خانهای قفقاز را دامن می‌زد. همین امر موجب دشواریهایی برای ایران در جریان جنگ با روسیه شد.

خان قرباغ، ابراهیم خلیل خان نیز طریق نزدیکی با روسیه را در پیش گرفت. وی در سال ۱۷۸۳ هجری (۱۷۸۳ میلادی) به کاترین دوم امپراتریس روسیه نامه نوشت و رسولانی به سن پترزبورگ فرستاد و مراتب تابعیت خود را به امپراتوری روسیه اعلام نمود.^۲ محمد خان، حاکم ایروان نیز طی نامه‌ای از دولت روسیه خواست که او را مورد حمایت قرار دهد. به نوشته مؤلف تاریخ قرباغ، وی «ایلچی به نزد سردار سیسیانوف فرستاده، اعانت خواست».^۳ وی در نامه خود نوشت: «هرگاه سردار (سیسیانوف = تیستیسانوف) تشریف آورند و ما را اعانت فرمایند، قلعه ایروان را به سردار داده، خودمان اطاعت دولت علیه عالیه روسیه را قبول می‌کنیم».^۴

چنین بود خلاصه‌ای از وضع قفقاز.

از میان رفتن نام اران را در چند نکته می‌توان خلاصه کرد:

۱. وجود اقوام دارای منشاء و زبانهای مختلف در سرزمین مذکور از دوران کهن تا سده

بیستم میلادی.

1. *Ibid*, T.1, p. 342.

2. *Ibid*, p. 350.

۳. جوانشیر قرباغی، میرزا جمال. «تاریخ قرباغ...». باکو، ۱۹۵۹، ص ۴۱.

۴. همانجا.



بی‌گمان یکی از دلایل ناهمگونی و جدایی اقوام آن سرزمین وجود موانع طبیعی سخت‌گذر بوده که در طول هزاره‌ها مانع نزدیکی اقوام مذکور بوده است. مسعودی در ذکر کوهها و سرزمین قفقاز که از آنها به صورت «جبل قبیح» یاد کرده است، چنین می‌نویسد: «جبل قبیح کوهی بزرگ است و ناحیه آن، ناحیه‌ای معتبر است و شامل ممالک و اقوام بسیار است. در این کوهستان هفتاد و دو قوم هست که هر قوم شاه و زبانی جدا دارد... و جز آفریدگار عزّ و جل شمار قبایل اطراف آن راکس نداند». اصطخری ضمن شرح کوه در بنده می‌نویسد: «هفتاد و آندي گروه بر آن کوه باشند و هر یکی زبانی دیگر گویند، چنان که همسایه زبان همسایه نداند».^۲

این جدایی و چندگانگی تا سده بیستم میلادی (سیزدهم هجری) همچنان باقی بود و چنان که پیشتر اشاره شد، تنها در سرزمین اران شمار خاننشینها، ملکنشینها و سلطاننشینها به هفده می‌رسید. همین جدایی، عامل مهمی در امر فقدان حکومت مرکزی بود.

۲. فقدان حکومت مرکزی مقدار، مانع بزرگی در راه اتحاد همه اقوام و قبایل ساکن اران بود. در اران برای مدتی قابل توجه، حکومتی متمرکز و مقتدر وجود نداشت. این سرزمین یا تابع ایران و یا مستحوش حمله خزان و دیگر بیگانگان چون ترکان، مغولان و دیگران بود.

۳. فقدان حکومت مرکزی، مانع از آن بود که زبان واحدی به عنوان زبان رسمی و همگانی مردم این سرزمین پدید آید. در نتیجه گویشهای محلی با گذشت زمان رو به انفراض نهادند و زبان ترکی جای آنها را گرفت. با این وصف تا اواسط نیمة نخست سده بیستم، زبان ترکی نتوانست به صورت زبان نوشتاری درآید. پیش از این زمان، زبان پارسی دری که پیش از نفوذ تازیان و ترکان، زبان نوشتاری مردم این سرزمین بود، مدت‌ها به عنوان زبان نوشتاری باقی ماند و تا سده بیستم میلادی همچنان ادامه داشت. دلیل روشن این مدعای وجود آثار علمی، ادبی، تاریخی و نیز وجود مطبوعات فارسی در آن سرزمین است.

۴. فقدان حکومت مرکزی سبب ایجاد دولتها بیانی از اقوام و قبایل متعدد به صورت

۱. مسعودی، علی بن حسین. "مروج الذهب و معادن الجهر". ترجمه ابوالقاسم پاینده، ج ۱، تهران، ۱۳۵۶، ص ۱۷۳.

۲. اصطخری، ابراسحق ابراهیم. "ممالک و ممالک". به کوشش ایرج افشار، تهران، ۱۳۴۷، ص ۱۵۷، ج ۱.

خاننشین، ملکنشین و سلطاننشین در سرزمین اران شد و آن را به قطعات پراکنده منقسم کرد. همین عامل سبب گشت که اقوام و قبایل جداگانه، نامهای محلی خود را حفظ کنند و اندک‌اندک، نام‌کهن و تاریخی اران را از خاطر بزدایند.

ارمنستان که وحدت قومی خود را با وجود تقسیم شدن میان دو دولت روم شرقی و ایران حفظ کرد و نیز گرجستان، با وجود بعضی تفاوت‌های قومی، توانسته بودند وحدت زبانی و قومی خود را قوت بخشند و نام پیشین خود را حفظ کنند. در ارمنستان نام تاریخی آن سرزمین بر جا ماند و در ایرانی یا ایرپیا، چون گرجیان تفوق یافته‌اند، توانستند با ایجاد دولتی بالتسیبه مقدر، وحدتی نسبی در آن سرزمین برقرار کنند. گرچه تاکنون بعضی اختلافهای قومی در گرجستان وجود دارد، با این وصف مردم آن سرزمین دست تجاوز به نام دیگر اقوام و سرزمینها دراز نکرند.

با وجود سلطه امپراتوری روسیه بر قفقاز، در ارمنستان و گرجستان نامهای تاریخی مردم همان سرزمینها بر جا ماند، ولی چون در اران به دلایل یادشده، نام تاریخی آن سرزمین به دست فراموشی سپرده شده‌بود، تنها نامهای محلی کوچک بر جای ماندند و کل منطقه به صورت بخشی از سرفمنداری روسیه در قفقاز شناخته می‌شد که شهر تفلیس مرکز آن به شمار می‌رفت. این شهر بعدها تختگاه گرجستان شد.

پس از سقوط امپراتوری روسیه، این نیاز پدید آمد که نامی برای این سرزمین قطعه قطعه شده برگزیده شود. زیان ترکی بهانه‌ای برای این نامگذاری شد که ترکان عثمانی در آن نقش داشتند.

در اوخر سده نوزدهم و اوایل سده بیستم میلادی، دو جریان فکری و سیاسی در امپراتوری عثمانی قوت گرفت که یکی از این دو اندیشه «اتحاد اسلام» و دیگری «وحدة ترکان» بود که گروه مشهور «ترکان جوان» مبلغ و مروج آن بودند. این گروه در سال ۱۹۰۷ میلادی حزبی به نام «حزب اتحاد و ترقی» بنیاد نهادند.

دولت امپراتوری عثمانی که ترکی‌زبان و در عین حال مدعی رهبری مسلمین سراسر جهان بود، این دو جریان و دو اندیشه را درهم آمیخت و به خدمت گرفت. سلطان عثمانی از یکسو خود را خلیفه مسلمین می‌دانست و از سوی دیگر به کوشش‌هایی که به منظور «وحدة



ترکان» و درست تر گفته شود، «ترکی زبانان» صورت می‌گرفت، روی خوش نشان می‌داد. ترکی زبانان فرقاًز نیز که از سیاست امپراتوری مسیحی روسیه ناخرسند بودند، چون از حکومت قاجار نو مید شده بودند، در جستجوی تکیه گاه دیگری برآمدند و این تکیه گاه را در میان ترکی زبانان آسیای صغیر یافتند. اینان در آغاز عصر مشروطیت تلاش بسیار کردند تا بار دیگر با ایران پیوند حاصل کنند. کوششها یکی که به خاطر اعتلای جنبش مشروطه در قفقاز صورت گرفت، نشانه‌ای از تعلق خاطر مردم آن سرزمین به نهضت مشروطه بوده است. وجود مطبوعات مشروطه خواه قفقاز و فداکاریهای داوطلبان مشروطه خواه آن سرزمین، همه و همه، دلیلی بر صحبت این مدعای است. ولی سیاست استبدادی دولت قاجار و تبعیت آن از امپراتوری روسیه، مردم قفقاز را مأیوس کرد. روشنفکران قفقازی که دیگر ایران را پایگاهی برای رهابی خود از سلطه امپراتوری روسیه نمی‌دیدند، ناگزیر به دولت عثمانی و گروه «ترکان جوان» روی آوردند. در سال ۱۹۱۱ میلادی در شهر باکو حزبی به نام «حزب دموکراتیک اسلامی مساوات» تأسیس یافت که هدف آن ایجاد کشور اسلامی بزرگ و واحد تحت رهبری ترکان آسیای صغیر بود. این حزب هر دو جنبه سیاسی و مذهبی را در خود جمع داشت. بنادرگذاران حزب مذکور محمدامین رسولزاده، شریفزاده، کاظم زاده و چند تن دیگر بودند که از سوی ترکان حمایت می‌شدند.

پس از پیروزی نخستین انقلاب روسیه در سال ۱۹۱۷ و برقراری حکومت موقت، سران حزب مساوات موافقت خود را با «جمهوری دموکراتیک روسیه» که پس از برکناری امپراتور نیکلای دوم تأسیس یافته بود، اعلام داشتند. در همین سال کنگره مشترک حزب مساوات با «حزب فدرالیستهای ترک» برگزار شد. دو حزب نامبرده در این کنگره اعلام اتحاد کردند و نام تازه‌ای برگزیدند و حزب مساوات را «حزب دموکراتیک فدرالیستهای مساوات ترک» نامیدند که هدف آن اتحاد همه ترکی زبانان در یک فدراسیون به رهبری ترکیه بود.

حزب مذکور از این پس ادعای خود مختاری و استقلال را عنوان کرد. در کنگره حزب، رسول‌زاده، گوجینسکی، اوسبوگاف، آفایف و چند تن دیگر به عضویت کمیته مرکزی انتخاب شدند. ارگان مطبوعاتی حزب روزنامه استقلال بود.

در دوران جنگ جهانی اول، پس از دومین انقلاب روسیه، در سال ۱۹۱۷ و کناره‌گیری

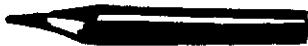
دولت روسیه از جنگ، ترکان نفوذ خود را در قفقاز گسترش دادند. در ۱۵ سپتامبر سال ۱۹۱۸ سپاهیان ترک به فرماندهی نوری پاشا، شهر باکو را تصرف کردند. مساواتیان که در ماه مه همان سال دولت خود را در شهر تفلیس تشکیل داده بودند و نام «جمهوری آذربایجان» برخود نهاده، اعلام استقلال کردند. در سایه ورود سپاهیان عثمانی، از گنجه که آن زمان یلیزابتوبال (Elizavetopol) نام داشت، به باکو منتقل شدند.

گمان می‌رود گذاردن نام آذربایجان بر اران و شروان بنابر تمايل و به پیروی از سیاست ترکان بوده است، زیرا ترکان با وجود چندین حمله به آذربایجان و کشتار فراوان، همراه مقاومت شدید مردم آذربایجان را برابر خود مشاهده کردند و بنابراین قادر نبودند از راههای مستقیم مردم آذربایجان را به حمایت از خود وادارند. از این رو طریق غیرمستقیم در پیش گرفتند و در صدد برآمدند نخست قفقاز و آذربایجان راستین را زیر نام ساختگی «آذربایجان» متحد گردانند و سپس در موقع مناسب حاکمیت خویش را برآن مستقر سازند.

در ۳۰ اکتبر ۱۹۱۸ سپاهیان انگلستان به فرماندهی ژنرال تومسون شهر باکو را اشغال کردند و سپاه ترک را که در جنگ شکست یافته بود، از آن سرزمین بیرون راندند. با این وصف دولت «جمهوری آذربایجان» که توسط مساواتیان تأسیس یافته بود، همچنان از طرف انگلیسی‌ها به رسمیت شناخته شد.

دولت مساوات حدود دو سال زیر عنوان «دولت جمهوری آذربایجان» بر اران و شروان حکومت کرد. این وضع تا ۲۸ آوریل ۱۹۲۰ میلادی ادامه یافت. در این تاریخ واحدهای ارتش سرخ به شهر باکو درآمدند، دولت مساواتیان را ساقط و تنی چند از سران حزب و دولت مذکور را اعدام کردند. از همین تاریخ در باکو و پیرامون آن حکومت شوروی اعلام شد، ولی دولت جدید نیز نام «آذربایجان» را همچنان باقی نگاه داشت. بدین روال نام «آذربایجان» نخست از سوی ترکان و مساواتیان، سپس دولت انگلستان و سرانجام حکومت بلشویک‌های روسیه باقی نگاه داشته شد.

در این که سرزمین قفقاز و به دیگر سخن اران و شروان در سراسر طول تاریخ هیچگاه نام آذربایجان نداشته است، جای اندک شباه و تردیدی نیست. استاد بارتولد، دانشمند روس درباره اطلاق نام آذربایجان بر اران چنین نظری ابراز داشت:



«نام آذربایجان برای جمهوری آذربایجان از آن جهت انتخاب شد که گمان می‌رفت با برقراری جمهوری آذربایجان، آذربایجان ایران و جمهوری آذربایجان یکی شوند... نام آذربایجان از این نظر برگزیده شد. هرگاه لازم باشد نامی انتخاب شود که بتواند سراسر جمهوری آذربایجان را شامل گردد، در آن صورت می‌توان نام ایران را برگزید».^۱

احمد کسروی مشابه نظر بارتولد را عرضه کرده و نام راستین جمهوری آذربایجان را ایران دانسته و چنین نوشته است: «شگفت است که ایران را اکنون آذربایجان می‌خوانند. با آن که آذربایجان یا آذربایگان نام سرزمین دیگری است که در پهلوی ایران و بزرگتر و شناستر از آن می‌باشد و از دیرین‌زمان که آگاهی در دست هست، همواره این دو سرزمین از هم جدا بوده و هیچگاه نام آذربایگان بر ایران گفته نشده است. تاکنون ندانسته‌ایم که برادران ایرانی ما... برای چه نام تاریخی و کهن خود را کنار نهاده، دست یغما به سوی آذربایگان دراز کردند؟... بلکه از این است که برادران ایرانی ما در آغاز زندگانی ملی پشت پا به تاریخ و گذشته سرزمینشان می‌زنند و این خود زیانی بزرگ است و آنگاه تاریخ مانند چنین کار شگفت سراغ ندارد».^۲.

مرکز تحقیقات کمپتوئر علوم اسلامی

1. Bartold V.V., *Sochinenija*, Tom II, chast 1, Moscow, 1963, p. 703.

2. کسروی، احمد. «شهریاران گمنام». تهران، ۱۳۳۵، ص ۲۶۵؛ برای آگاهی بیشتر نگاه کنید به: رضا، عنایت‌الله. آذربایجان و ایران (آلبانیای قفقاز). تهران، ۱۳۷۲.



مرکز تحقیقات کامپیویور علوم اسلامی